

تحقیقی درباره

تَبْنِيّ و زید بن حارثه

در جاهلیت و اسلام

دکتر عبدالله نصیریان

تَبْنِيّ در لغت: (کلمه‌ای است عربی از ریشه ب، ن، و، و از باب تفعّل) پسر خواندن (المصادر زوزنی) کسی را به پسری گرفتن (مجمل اللغة). تَبْنِيّ از ریشه ابن و بنوة، يقال، تَبْنِيْت به و تَبْنِيْتَه، او را پسر خویش قرار دادم (لسان العرب ابن منظور).

الدعی: بر وزن فعیل از ریشه دعا و دعوت، به معنی متبّنی با صیغه اسم مفعول، کسی که پسر خوانده گشته است، در حالی که از نظر ولادت و نسب، به دیگری منسوب است. والدعوة به کسر دال: ادعاء الولد الدعی غیر ابیه، پسر، غیر پدر خویش را پدر خواند. قال ابن الاعرابی المدعی المتهم فی نسبه و هو الدعی ایضاً. و الدعی ایضاً المتبّنی الذی تبناه رجل فدعا ابنه و نسبه الی غیره، مدعا به معنی کسی است که در نسب متهم است و همان دعی می‌باشد، و نیز دعی متبّنائی است که مردی او را پسر خویش خوانده باشد، و حال آنکه نسبتش به دیگری متصل است. والدعی به فتح دال، المنسوب به غیر ابیه (لسان العرب ۱۴/۲۶۱)

ادعیاء جمع دعی و به معنی پسرانی که به غیر پدرانشان منسوب شده‌اند، می‌باشد. در مباحث مسائل اجتماعی و فرهنگهای رائج در میان جوامع، منظور از تَبْنِيّ آن است که در خانواده، مردی پسری را که از نسل و صلب مرد دیگری تولد یافته است، به فرزندی خود درآورده و او را پسر خود به خواند.

این عمل را اکثراً مردانی انجام می‌دادند که از داشتن اولاد، به خصوص اولاد ذکور

محروم بودند.

قدیم‌ترین قومی که وجود آئین تبنی در میان آن نشان داده شده است، قوم حمورایی در سرزمین بابل است.

جرجی زیدان می‌نویسد: تبنی در میان بابلیان و عصر امپراطوری حمورایی (۱۷۰۰-۱۶۰۰ ق م) رائج بود.

مردانی که اولاد پیدا نمی‌کردند و علاقه به داشتن پسر پیدا می‌کردند، به والدینی که پسر داشتند مراجعه می‌کردند و یکی از پسران آنان را با رعایت شرائط معمول می‌گرفتند و به تربیت او می‌پرداختند. از شرائط مقررہ یکی آن بود که گیرنده پسر را بنام خود بنامد و هنرهای مفید به پسر خوانده خویش تعلیم کند، دیگر آنکه پسر باید به والدین جدید احترام کند و آنان را آزار ندهد. چنانکه مرد پذیرنده پسر، خود صاحب اولاد می‌شد و یا پسر خوانده بدرفتاری می‌کرد و پدر خوانده تصمیم می‌گرفت پسر را به خانواده اصلی عودت دهد، جز از طریق مراجعه به محاکم قضائی و تصویب قاضی و نیز پرداخت مبلغی که برای چنین موارد تعیین شده بود، امکان‌پذیر نبود.^(۱)

جواد علی در کتاب تاریخ عرب پیش از اسلام، فصلی را به احوال شخصیه و آدابی که در میان خاندانهای حجاز اوان ظهور اسلام رائج بوده، اختصاص داده است. در این فصل تبنی را مطرح کرده است و می‌نویسد: شرایع رائج دوره جاهلی تبنی را مجاز دانسته و به مردان آن دوره امکان داده بود که پسرانی را از خانواده و از صلب دیگری، فرزند خود بنامند.

متبنی (با صیغه مفعول) یا دعی تمام حقوق و مزایائی که قانون برای فرزندان حقیقی مقرر کرده بود، استحقاق پیدا می‌کرد و با انجام مراسم تبنی فردی جزء عائله و خانواده متبنی که پدر خوانده در رأس آن قرار داشته، درمی‌آمد.

اجرای مراسم تبنی باین ترتیب بود که پدر واقعی پسر یا ولی و یا مالک و صاحب او در صورتی که مملوک بود آمادگی خویش را برای واگذاشتن دعی، اعلام می‌کرد، و از تمام حقوق متصوره می‌گذشت و پس از توافق کامل پدر خوانده همراه پدر خوانده و پدر واقعی یا ولی او، در میان جمعی از مردم محل می‌آمد و آنان را بر جریان تبنی گواه

می‌گرفت تا در آینده از هر گونه ادعائی مصون گردد.

در هیچ مأخذی تعداد شهود ذکر نشده است، و فقط اجرای مراسم در اماکن عمومی و به خصوص در مراسمی که عموم شرکت می‌کرده‌اند مورد تأکید است. جواد علی بدون آنکه به قدیم‌ترین قوم و یا زمان اشاره کند، می‌افزاید: تبني و مراسم مربوط به آن، در جمیع امتهای معروف بوده است و در قوانین خود قواعدی برای آن وضع شده تا حقوق هر دو طرف متبني و متبني محفوظ بماند، و نیز می‌افزاید: گاه متبني با داشتن اولاد به گرفتن دعای اقدام می‌کرد.^(۱)

محمد عزة دروزه در کتاب (عصر النبی) به ذکر آداب و رسومی که با بعثت نبی اکرم یا باطل و ملغی گردید و یا مورد تصویب و امضاء قرار گرفت پرداخته و در ضمن آنها به تبني اشاره کرده است. وی پیرامون تبني می‌نویسد:

هنگامی که پسری به خانواده پدر خوانده ملحق می‌شد، به مثابه پسر صلبی محسوب می‌گردید و تمام کسانی که به پسر صلبی محرم بودند نسبت به پسر خوانده محرم می‌شدند و ازدواج با آنان بر او حرام بود و همچنانکه دختر، همسر، خواهر و دیگر محارم پدرخوانده بر دعای حرام می‌شد، محارم دعای نیز بر پدر خوانده حرام می‌گشت. از نظر میراث نیز همچون فرزند صلبی، ارث می‌برد و ارث می‌گذاشت. سپس به عکس‌العمل اسلام نسبت به این آئین پرداخته است و می‌نویسد: اسلام این آئین را خطائی بزرگ و آئین فاسد اعلام کرد و خود که پیش از بعثت پسر بنام زیدبن حارثة را پسر خوانده خویش قرار داده بود و به زیدبن محمد مشهور گشته بود با نزول آیاتی که در صفحات بعد خواهیم دید و با الغاء این آئین، او را به پدر صلبی خود ارجاع داد و به: زیدبن حارثة خوانده شد.^(۲)

زیانهای تبني

نکته مهمی که در تبني نباید ندیده انگاشت آن است که خاندانهایی که این گونه پسران را به خود و خانواده خود ملحق می‌ساختند، در نسب و نژاد و حتی در طهارت

مولد آنان دقت نمی‌کردند و همین که از نظر هوش و سلامتی مورد توجه قرار می‌گرفت، او را به عضویت خانواده خویش در می‌آوردند. در صورتی که خانواده و پدر واقعی این گونه پسران، همیشه و در تمام موارد شناخته شده نبودند و چه بسا واگذارندگان، آنان را از طریق خریداری و یا اسارت و غارت در نبردها به چنگ می‌آوردند، و این مسأله‌ای بود که بر زیانهای تبنی می‌افزود.^(۱)

خانواده و قداست آن، یکی از اساسی‌ترین اصول اسلامی محسوب می‌شود و اسلام آن را پایگاه مهم تربیت نسل سالم و صالح برای تشکیل یک جامعه سالم می‌داند. رابطه فرزندی که از صلب پدر و مادر واقعی متولد می‌گردد، رابطه‌ای است طبیعی و عمیق. فرزند حقیقی نه تنها از گوشت، خون و حیات جسمی و روحی پدر و مادر مایه می‌گیرد، و ذراتی است که از اجداد و اعقاب یک خانواده به وسیله پدر و مادر واقعی در فرزند صلبی تجسم می‌یابد بلکه چنین فرزندی وارث تمام خصائص روحی و اخلاقی و نماینده شخصیت اجتماعی و نژادی پدر و مادر و بلکه اجداد و قبیله و افتخارات آنان محسوب می‌شود. در صورتی که پسر خوانده با توجه به نامطمئن بودن نسب و نژاد و احیاناً مشکوک بودن طهارت مولد، الحاق آن به نحوی که در تبنی ذکر گردید، خانواده را از اعتبار لازم ساقط می‌کرد، و چون فاقد ویژگیهای فرزند صلبی بود، قداست و سلامت خانواده را مورد تهدید قرار می‌داد و حیثیت لازم را از آن سلب می‌کرد.^(۲)

الغاء آیین تبنی و مقدمات آن

پیش از آن که به اصل ماجرای الغاء و ابطال آئین تبنی و موقعیت تاریخی آن به پردازیم، ناگزیر از تقدیم نکاتی هستیم که ما را در این جهت یاری خواهند کرد:

۱- اسلام در رویارویی با آداب و رسومی که در میان مردم عربستان رائج بود، به دوگونه عمل کرد:

بعضی از آئینهایی که مفاسدی همراه نداشت و با آئین اسلام و اهداف آن در تضاد

۱- المفصل، ج ۵ ص ۵۵۸-۵۵۵.

۲- به فی ظلال القرآن، ج ۲۱، ۱۲۴-۱۲۱ تفسیر سوره احزاب. و نیز به: المیزان، ج ۱۶ ص ۲۸۰، رجوع شود.

نبود، به گونه‌ای موقت یا دائم، مورد قبول قرارداد، که به احکام امضائی معروفند، و آن دسته که با اهداف عالی اسلامی منافات داشت، باطل و ملغمی^(۱) اعلام گردید.

۲- از آنجا که تشریح احکام فقهی بر مبنای مصالح و با توجه به روحیه مردم حجاز، بتدریج انجام می‌گردید، لغو و ابطال آن دسته از آئینهای ناپسند که موجب فساد جامعه گشته و با مصالح فرد و جامعه ناسازگار بود نیز بتدریج و با توجه به موجود بودن مقتضیات و فراهم بودن زمینه‌های مناسب انجام می‌گردید.

امضاء و مورد قبول اعلام کردن آئینهای که مفسدی دربرداشتند، کار آسانی بود و نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌کرد، بلکه در جذب مردم به سوی اسلام، مؤثر نیز واقع می‌شد، ولی ابطال و الغاء آداب و آئینهای مضر کار آسانی نبود و به مقدمات و فرصتهای مناسب نیازمند بود.

الغاء و ابطال تنبی از این دست محسوب می‌شد، چون این آئین در میان قبائل و خاندانهای بزرگ، مانند: قبیله قریش و دیگر مردم حجاز ریشه‌دار گشته و اختلاط با ادعیاء، ابطال آن را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت. در ابطال این گونه عادات لازم بود که هم عقائد عالی اسلامی فراگیرتر گردد و هم اسلام از نظر قدرت و نفوذ اجرائی قوی‌تر شود. اهمیت ابطال آئین تنبی چنان بود که تا قبل از پیروزی مسلمانان در غزوه احزاب مشکل می‌نمود، پس از این جنگ که در سال ششم به وقوع پیوست و پس از غلبه کامل سپاهیان اسلام بر طوایف و قبائل مختلف که همه در دشمنی با مسلمین متحد و با قریش هم‌پیمان بودند و پس از مسلم شدن قدرت پیامبر اکرم (ص)، موقعیت ابطال این عادت و دیگر آئینهای مضر، مانند: ظهار و غیره فرارسید و ضمن آیات ذیل الغاء گردیدند: «ما جعل الله لرجل من قلیین فی جوفه و ما جعل ازواجکم اللاتی تظاهرون منهن امهاتکم، و ما جعل ادعیاءکم ابناءکم ذلکم قولکم بافواکم واللہ یقول الحق و هو یدعی السبیل، اعودهم لا بانهم هو اقسط عندالله فان لم تعلموا آباءهم فاحوانکم فی الدین وموالیکم و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم به ولکم ما تعدت قلوبکم و کان الله غفوراً رحیماً»^(۲)

در آیات فوق سه مطلب مهم مطرح و هر یک جداگانه نفی شده است:

خداوند در درون یک مرد دو قلب نیافریده، همسران شما را مادر قرار نداده و

۱- به: عصرالنبی، فصل عادات و تقالید متنوعه، رجوع شود.

پسرخواندگان و ادعیاء را ولد صلبی قرار نداده است. آنچه شما انجام می‌دهید تلفظ جمله‌ای بیش نیست و با گفتن یک جمله یا یک لفظ نه همسر به مادر تبدیل می‌گردد و نه دعوی و پسرخوانده را به ولد حقیقی تغییر می‌دهد.

زمخشری ضمن تفسیر آیات فوق می‌نویسد: خداوند همچنانکه وجود دو قلب را در شخص واحد بر خلاف مصلحت و طبیعت بشر می‌داند، جمع دو امر متضاد را خلاف طبیعت می‌داند و منظور از دو امر متضاد یکی بنوة است که بر اصالت نسب و عرق استوار است و دیگری دعوی بودن که تنها به لفظ و الحاق و عرض متکی است. و به هر حال دستور می‌دهد: ^(۱) از این تاریخ ادعیاء را به نام پدران واقعی و صلبی خود بنامید و چنانچه برای آنان پدری نمی‌شناسید، برادران دینی و موالی خود به خوانید.

زمخشری می‌افزاید: پیامبر این آئین (تبنی) کهن و ریشه‌دار را ملغی اعلام فرمود و از آنجا که علاوه بر قول، فعل او نیز حجت است، خود پیش قدم گردید و طبق آیه «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» ^(۲) دعوی خویش زیدبن حارثه را بنام پدرش خواند و فرمود: محمد (ص) پدر واقعی هیچ یک از مردان شما نمی‌باشد، پدری که آثار ابوة و بنوة صلبی بر آن مترتب باشد، بلکه پدر روحانی تمام امت و فرستاده خداوند است.

به جز صراحت آیات پیرامون ابطال تبنی در چند روایت نیز الغاء آن مورد تأکید قرار گرفته است.

ابن منظور ضمن بیان معنی لغوی (دعی و ادعیاء) احادیث ذیل را نیز ذکر می‌کند: و فی الحدیث: لا دعوة فی الاسلام. و نیز: لیس من رجل ادعی الی غیر ابيه و هو یعلمه الا کفر.

و نیز: الجنة علیه حرام. و فی حدیث آخر: فعليه لعنة الله. و فی حدیث آخر: فلیس منا، یعنی چنانچه کسی به جواز پسرخواندگی معتقد باشد از ما نیست. و نیز از امام سجاد علی بن الحسین (ع) روایت شده است:

المستلاط لایرث، مستلاط یعنی مستلحق در نسب ^(۳)

۱- کشف، ج ۳ ص ۵۲۱. ۲- احزاب / ۴۰.

۳- به لسان العرب، ج ۱۴، کلمه (دع و) رجوع شود.

ابن حجر از قول عبدالله بن عمر نقل می‌کند: ما تا آن روز که آیه: «ادعوهم لا بائهم» نازل گردید، زید را، زیدبن محمد (ص) و مقداد بن اسود را بنام پدرخوانده‌اش عمرو می‌نامیدیم ولی پس از نزول آیه آنان را با نام پدرانشان خواندیم.^(۱)

زیدبن حارثة

در اینجا بحث از واژه دعی و تبنی، را پایان می‌دهیم و به اختصار به احوال زیدبن حارثة و تبنی او می‌پردازیم. طرح این مطلب بدان جهت است که نه تنها در ابطال تبنی نقش مهمی داشته است، بلکه از مسلمانانی است که در لغو امتیازات طبقاتی میان فقیر و غنی، عبد و مولا دارای نقش بوده است.

زید نوجوانی بود که از چادرنشینی، بدویت، اسارت و بردگی، به آزادی و آزادگی رسید و در سایه تربیت پیامبر، نه تنها به مقام مصاحبت او نائل آمد، بلکه چنانکه خواهیم دید به زمره محبوبان خدا و پیامبرش درآمد.

کتب رجال نام و نسب زید را با اندکی تفاوت در اسامی نیاکانش، به شرح زیر نقل کرده‌اند:

زید بن حارثة بن شراحیل از قبیله بنی کلب، مکنی به ابواسامة و یکی از معروف‌ترین موالی رسول اکرم (ص) می‌باشد.^(۲) نام مادرش سعدی دختر ثعلبة بن عبدعمرین افلت از قبیله بنی معن و طایفه طی بوده است.^(۳)

آغاز کار زید، اسارت او به دست راهزنان یا غارتگران، در معرض خرید و فروش قرار گرفتن و مراحل بعدی او را که بی شباهت به حضرت یوسف (ع) نمی‌باشد، بدینسان روایت کرده‌اند:

روزی سعدی همراه فرزندش زید به منظور دیدار خویشاوندان خود، رهسپار قبیله

۱ - الاصابه، ج ۱ ص ۵۶۴.

۲ - ابن هشام سیره، ج ۱ ص ۲۶۴، قرطبی: استیعاب، ج ۲ ص ۵۴۲ و ابن حجر: الاصابه، ج ۱ ص ۵۶۲.

۳ - همان.

بنی معن گردید، در بین راه بدست راهزنانی که از قبیله بنی قین بودند، گرفتار گردید. راهزنان علاوه بر غارت زاد و توشه سعدی، فرزند هشت ساله او را نیز به اسارت گرفتند، تا با خود به کار بردگی گمارند، یا در بازار، به فروش رسانند.^(۱)

قرطبی و ابن حجر، اسارت زید را بدست راهزنان با کمی تفاوت در آغاز روایت، مورد تأیید قرار می‌دهند.

این دو می‌نویسند که زید و مادرش به عنوان مهمان در میان بنی معن به سر می‌برند که گرفتار غاراگران شدند.^(۲)

راهزنان زید را به بازار عکاظ که میان مکه و طائف قرار داشت، بردند و در معرض فروش قرار دادند.^(۳)

بعضی از منابع، مانند: استیعاب، بازار حباشه را نام برده‌اند.^(۴)

به روایت ابن اثیره حکیم بن حزام پسر برادر حضرت خدیجه (ع)، زید را برای عمه خویش به مبلغ چهارصد درهم خریداری کرد.^(۵) ابن اثیره در بیان محلی که زید از آنجا خریداری شده است، از هر دو بازار (عکاظ و حباشه) نام می‌برد.^(۶) پس از آنکه حضرت خدیجه (ع) به همسری پیامبر اکرم درآمد، زید را به همسر خویش اهداء کرد.^(۷)

ابن هشام راهیابی زید نزد حضرت خدیجه را بدینسان روایت می‌کند که حکیم بن حزام از یکی از سفرهای تجارتهی خویش مراجعت کرده بود، حضرت خدیجه به دیدار او رفت، حکیم به عمه خویش گفت:

«میان کالای این سفر من، چندین غلام وجود دارد، از آنان دیدن کنید و هر کدام را می‌پسندید برگزینید. حضرت خدیجه از میان آنان زید را برگزید و پس از ازدواج، به همسر خود اهداء کرد و بدین ترتیب زید به رسول اکرم (ص) پیوست.^(۸) زمانی که زید به خدمت پیامبر درآمد حدود هشت سال داشت و چنانکه اشاره شد، پیوستن زید به

۱ - ابن اثیر: اسدالغابه، ج ۲ ص ۲۲۴.

۲ - استیعاب: ج ۲ ص ۵۴۲، الاصابه: ج ۱ ص ۵۶۲.

۳ - استیعاب: ج ۲ ص ۵۴۳ و الاصابه: ج ۱ ص ۵۶۳.

۴ - اسدالغابه: ج ۲ ص ۲۲۴.

۵ - همان.

۶ - ابن هشام: سیره، ج ۱ ص ۲۶۴.

۷ - همان.

پیامبر اکرم، با اوائل ازدواج آن بزرگوار با حضرت خدیجه مصادف بود. از طرفی هنگامی که خیر فقدان یا اسارت زید به آگاهی پدرش حارثه رسید، او و دیگر نزدیکان به اندوه عمیق گرفتار آمدند، به خصوص حارثه سخت بی آرام گردید و شب و روز در اندیشه زید و فراق او به سر می برد و اندوه خویش را با سرودن ابیاتی دردناک آشکار ساخت.^(۱)

به روایت ابن هشام، قرطبی و ابن حجر، ابیات منسوب به حارثه بدین قرار است:

بکیت علی زید و لم ادر ما فعل	احسی فیرجی ام اتی دونه الاجل
فوالله ما ادری و ان کنت سائلا	اغالک سهل الارض ام غالک الجبل
فیالیت شعری هل لک الدهر رجعة	فحسبی من الدنیا رجوعک لی مجل
تذکر نیه الشمس عند طلوعها	و تعرض ذکره اذا غربها افل
و ان هبت الارواح هبین ذکره	فیا طول ما حزنی علیه و یا وجل
سأعمل نص العیس فی الارض جاهداً	و لا اشام التطوال او تشأم الاجل
حیاتی او تاتی علی منینی	فکل امرء فان و ان غره الامل

سهیلی در روض الانف، بیت زیر را به قطعه فوق افزوده است:

ساوصی به قیاً و عمرواً کلیمها و اوصی یزیداً ثم اوصی به جبل

ترجمه ابیات:

- ۱- با فقدان زید می‌گیرم و نمی‌دانم چه می‌کند؟ آیا زنده است و می‌توانم به حیاتش امیدوار باشم؟ یا دست اجل او را در ربوده است؟
- ۲- به خدا سوگند نمی‌دانم هرچندکه پیوسته می‌پرسم، آیا بیابانها ترا در ربوده‌اند یا کوهساران؟
- ۳- ای کاش می‌دانستم، آیا تو روزی باز خواهی گشت؟ از تمام هستی دنیا برگشتن

تو، مرا کافی است.

۴- خورشید هنگام طلوع تو را به خاطر من می آورد، و هنگامی که به غروب می‌گراید هم یاد تو به سویم می‌آید.

۵- هرگاه که باد می‌وزد، خاطره او را شدت می‌بخشد، ای اندوه دراز و بلند من، بر او و ای ترس از نومی‌دی.

۶- شتر سفیدموی نجیب و راهوار را به خدمت می‌گیرم و به دورترین نقاط در زمین با سعی سیر می‌کنم، و از ادامه سیر دست برنمی‌دارم تا آنکه شتر از رفتار بازماند.^(۱)

۷- قیس و عمرو را درباره او سفارش می‌کنم و نیز: سفارش او را به یزید و جبل مورد تأکید قرار می‌دهم.

افرادی که در بیت آخر از آنان نام برده شده است، عموها و برادران زید می‌باشند. در همان ایام که حارثه پدر زید در فراق فرزند گمشده خویش به سر می‌برد، افرادی از قبیله بنی کعب که با خاندان زید آشنا بودند و از فقدان او آگاهی داشتند، به قصد زیارت و انجام مراسم حج به مکه آمدند. به روایت ابن اثیر و سهیلی این دسته زائر، زید را در مکه دیدار کردند، و ضمن شناسائی، او را از اندوه پدرش آگاه ساختند، زید نیز شرح هجران خویش و مشخصات مولای خود را باز گفت، او نیز وضع خویش را ضمن ایاتی برای پدر و دیگر خویشان نشان داد:

أحینُ الی قومی و ان کنت نائياً بانی قطنین البیت عند المشاعر
فکفوا من الوجه الذی قد شجاکم ولا تعملوا فی الارض نص الاباعر
فانی بحمدالله فی خیراسرة کرام معدکابراً بعد کابر^(۲)

سیاق و لحن مأخذ نشان می‌دهد که سراینده ایات خود زید بوده است، از این رو باید پذیرفت که در آن هنگام زید بیش از هشت سال داشته و در سنی به سر می‌برده است که بر سرودن شعر قادر بوده است و یاتوانائی کافی در حفظ اشعار داشته است. به

۱- ابن اثیر، اسام با (سین) و ابن هشام اشام با (شین) ضبط کرده‌اند و هر دو قریب المعنی می‌باشند.

۲- اسدالغابه: ج ۳ ص ۲۲۵. و روض الانف: ج ۳ ص ۱۰. سیرة: ج ۱، ص ۲۶۶.

هر حال بعید به نظر می‌رسد که نوجوانی در سنین هشت در سرودن شعری با مضامین نسبة دقیق و پخته قادر باشد، مگر آنکه دارای نبوغ بوده و از استعداد بالائی برخوردار باشد.

پس از آنکه زائران بنی‌کعب از مکه بازگشتند، حارثة را از وجود زید و جایگاهش آگاه ساختند و پدر از ایات زیبایی که زید در شوق دیدار خانواده و ستایش مولای خود سروده بود، شنید، آرامش یافت و همراه برادر و فرزند دیگرش به سوی مکه روانه گردید، در مکه به در خانه ابوطالب که بزرگ قریش بود رفت.

هنگامی که با ابوطالب روبه‌رو گردید، گفت: ای فرزند هاشم و ای سرور قبیله قریش، شما خاندان شرف و بزرگواری می‌باشید، گرسنگان را طعام می‌دهید و اسیران را آزاد می‌کنید، جوار شما که حریم حرم است، پناه درمانگان و اسیران می‌باشد، با این همه فضیلت که شما را مسلم است، فرزند من در بند شما اسیر و گرفتار آمده است، بر من منت نهد و در مقابل فدیة او را رهائی دهید.^(۱)

الاصابة می‌نویسد: وقتی حارثة به مکه درآمد، مستقیم با خود پیامبر روبه‌رو گردید و سخنان بالا را به آن بزرگوار گفت و تقاضای خویش را به عرض او رسانید.^(۲) پیامبر در پاسخ حارثة و خواسته او فرمود: فرزند شما کیست؟ حارثة پاسخ داد: فرزند من زید است.

پیامبر فرمود: به غیر از پیشنهادی که مطرح کردی، راه دیگری نیز وجود دارد، حارثة سؤال کرد: چه راهی پیشنهاد می‌کنید؟ پیامبر پاسخ داد: زید را مخیر می‌سازیم، چنانچه شما را برگزیند او را آزاد خواهیم کرد تا همراه شما بیاید و در برابر آزادی او فدیةای نخواهم گرفت، ولی چنانچه مرا برگزید، من کسی نیستم که انتخابش را رد کنم، این پیشنهاد مورد استقبال قرار گرفت.^(۳)

پیامبر زید را فراخواند و از او سوال فرمود: اینان را می‌شناسی؟ زید پاسخ داد: آری و یکایک پدر، عمو و برادر خویش را معرفی کرد، آنگاه زید را فرمود: تو را مخیر می‌سازم خواهی مرا که نیک شناخته‌ای و رفتارم را دیده‌ای، برگزین و خواهی آنان را

انتخاب کن.^(۱)

زید با لحنی که شیفتگی و دل‌بستگی شدید او را نسبت به پیامبر نشان می‌داد، گفت:
تا زنده‌ام از تو جدا نخواهم شد.^(۲)

در حقیقت زید آزادی خویش را در بندگی و غلامی رسول خدا می‌دید و افتخار
بندگی او را بر آغوش خانواده برتر می‌دانست و گوئی مصداق بیت زیبای حافظ شیراز
که سالها بعد سروده شده است، گردید.

به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

و یا این بیت سعدی را زمزمه می‌کرد:

سعدی آن نیست که هرگز ز کمند تو گریزد که بدانست که در بند تو خوشتر ز رهائی

چنانکه صاحب استیعاب روایت می‌کند: پدر زید هنگامی که این دل‌بستگی و
مجدوبیت فرزند خویش را نسبت به پیامبر دید، سخت برآشفته و با خشم تمام زید را
مورد عتاب قرار داد و گفت: آیا بندگی را بر شرف و عزت آزادی رجحان می‌دهی، و آیا
حسب و نسب خود را فراموش می‌کنی؟^(۳)

پیامبر اکرم (ص) که خشم حارثه را دید، از جای برخاست، دست یزید را بدست
گرفت و او را به مسجد الحرام و در کنار حجرالاسود یا حجراسماعیل برد، آنگاه تمام
مردمی را که در مسجد الحرام حاضر بودند، گواه گرفت و فرمود: ای مردم همه بدانید و
گواه باشید که از این پس زید فرزند من است، وارث من است و نیز من وارث او خواهم
بود.^(۴)

پیامبر اکرم (ص) مراسمی را انجام داد که در آن روزگار، چنانکه از پیش گذشت،
برای ادعیاء متداول بود. استیعاب می‌افزاید: این عمل پیامبر، روحیه پدر زید را تغییر

۲- استیعاب: ج ۲ ص ۵۴۲

۲- اسدالغابه: ج ۲ ص ۲۲۶

۱- استیعاب: ج ۲ ص ۵۴۳

۴- الاصابة: ج ۱ ص ۵۶۴

داد و نسبت به وضع فرزند خویش دلگرم گردید.^(۱)
هیچیک از منابع، تاریخ دقیق این ماجری را ذکر نکرده‌اند، ولی آنچه از سیاق روایات به دست می‌آید، آن است که با ایام ازدواج پیامبر (ص) با حضرت خدیجه (ع) مقارن بوده است.

از طرفی چنانکه خواهیم دید، زید در سال هشتم هجرت در سن پنجاه و سه یا پنجاه و پنج سالگی به شهادت نائل آمد، یعنی در تاریخی که رسول اکرم (ص) حدود شصت و یک سال از عمر شریفش گذشته بود و با این احتساب تفاوت سنی زید با پیامبر (ص) باید حدود ده سال و یا اندکی کمتر از ده سال باشد و با یکی از دو روایت که در یکی پیامبر (ص) را ده سال بزرگتر از زید دانسته است، تطبیق می‌کند.^(۲)

شخصیت زید

زید از همان نوجوانی و آشنائی با رسول اکرم (ص) چنان تحت تأثیر خصال او واقع گردید و به آن بزرگوار دلبستگی پیدا کرد، که بندگی او را بر آغوش خانواده برتر شمرد، و هر چه بیشتر در خدمت او به سر می‌برد و طعم محبهای او را می‌چشید، مجذوب‌تر می‌گردید.

زید چنان به پیامبر (ص) معتقد گردید که هر دعوت و دستور که از ناحیه او صادر می‌شد با صدق و خلوص می‌پذیرفت و با جان گردن می‌نهاد. از این رو در همان آغاز رسالت، اسلام آورد و چنانکه بعضی از روایات نقل کرده‌اند: پس از حضرت علی (ع) زید اولین مردی بود که اسلام آورد.^(۳)

ابن اثیر می‌نویسد: زید محبوب پیامبر (ص) بود و نزد او از مقام والائی برخوردار بود، و او را زید‌الحب می‌خواندند.^(۴) نه تنها زید محبوب بود، بلکه فرزندش اسامه نیز نزد پیامبر (ص) محبوبیت داشت.^(۵)

ابن حجر می‌نویسد: هنگامی که پیامبر (ص) از سرپیچی تعدادی از سپاهیان اسلام

۲ - استیعاب: ج ۲ ص ۵۴۴ و نیز: روض الائف: ج ۳ ص ۹

۱ - ج ۲ ص ۵۴۳

۴ - اسدالغابه: ج ۲ ص ۲۲۶ . ۵ - همان.

۳ - اسدالغابه: ج ص ۲۲۶.

نسبت به فرماندهی اسامة، آگاه گردید به مسجد درآمد و فرمود: کسی را به فرماندهی سپاه برگزیدم که شایسته آن بود، ولی شما به فرمان او تن در نمی‌دهید، چنانکه به فرماندهی پدرش زید تن در نمی‌دادید آیا نمی‌دانید که اسامة و پدرش محبوب‌ترین مردم در نزد من می‌باشند.^(۱)

ابن حجر می‌افزاید: عایشه روایت کرده است که زید اندکی پس از ورود ما به مدینه، بدان شهر وارد گردید و پیامبر (ص) هنگامی که از ورود او آگاه گردید، با شتاب بیرون رفت و زید را مورد استقبال قرار داد و او را در آغوش کشید.^(۲)

از میان صحابه رسول خدا (ص) تنها کسی که نامش به صراحت در قرآن کریم آمده است، زید می‌باشد.^(۳) در آیه‌ای که نام او را ذکر کرده است، از او به عنوان کسی که مورد لطف خدا و پیامبرش قرار گرفته است، یاد شده است.^(۴)

کتب حدیث و منابع عرفانی ماجرائی را نقل می‌کنند که گر چه صریحاً نام زید در آنها برده نشده است، ولی بعضی احتمال داده‌اند که منظور آن ماجرا زید بود و یا زید می‌توانسته مصداق آن قرار گیرد، به خصوص که مثنوی جلال‌الدین بلخی صریحاً از زید نام برده است.^(۵)

کلینی روایت می‌کند: از امام صادق نقل شده است که روزی جوانی پس از نماز صبح خدمت رسول خدا (ص) رسید که تازه سر از سجده برداشته بود، پیامبر که آثار شب‌زنده‌داری را در سیمای او دید، فرمود: کیف اصبحت، جوان پاسخ داد: در حالی که روز را با روزه به شب رساندم و شب را با ذکر خدا صبح کردم، پیش من طلا و سنگ برابر است، و ایمان من چنان است که گوئی بهشت و اهل آن را با حالت خوشی که دارند و دوزخ و اهل آن را با وضع اسف‌باری که دارند می‌بینم.^(۶)

ابوالفتوح رازی دیدار جوان را با پیامبر به نحو دیگری نقل می‌کند: در حال عبور

۳ - احزاب / ۳۷.

۲ - همان

۱ - الاصابة: ج ۱ ص ۵۶۳.

۴ - کشف: ج ۳ ص ۵۴۰، و نیز: المیزان: ج ۱۶ ص ۲۲۲، کشف الاسرار: ج ۸ ص ۴۷ برای درک مقام معنوی زید به سیره ج ۲

ص ۴۸، و ج ۲ ص ۲۵۱، و نهایت‌الارباب: ج ۲ ص ۱۵، رجوع شود.

۵ - به اواخر دفتر اول رجوع شود، آغاز آن: گفت پیغمبر صباحی زید را - کیف اصبحت الی رفیق با وفا، می‌باشد.

۶ - کافی: ج ۱ ص ۵۴.

برنائی از انصار را دید و فرمود: کیف اصبحت؟ جوان پاسخ بالا را به عرض پیامبر (ص) رسانید.^(۱)

عین القضاة نیز می‌نویسد: پیامبر فرمود: یا حارثة کیف اصبحت؟ و جوان پاسخ داد: اصبحت مؤمناً حقاً، پیامبر سؤال می‌کند این ادعائی بزرگ است، دلیل تو بر این ادعا کدام است؟

جوان مشهودات خویش را از عالم بهشت و دوزخ و اهل آنها به عرض می‌رساند.^(۲) منابع دیگری این گفت و شنود را میان پیامبر و افراد دیگری نیز نقل کرده‌اند ولی اکثراً نام حادثه در میان آنان دیده می‌شود.

مجلسی می‌نویسد: ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که حارثة بن مالک بن نعمان خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد، پیامبر فرمود: کیف اصبحت یا حارثة؟ حارثة ضمن پاسخ فوق از پیامبر خواست تا دعا کند که به درجه شهادت نائل آید. پیامبر دعا فرمود و پس از چندی در همان غزوه که جعفر بن ابیطالب شهید گردید، به شهادت رسید. مجلسی آن گاه به نقد روایت پرداخته و می‌نویسد: اولاً حارثة‌ای که در اکثر غزوات شرکت داشته حارثة بن نعمان انصاری است که کینه‌اش ابوعبداله بوده و همان است که دوبار جبرئیل را به صورت دحیله کلبی دیده است. این شخص در جنگ موته کشته نشد، بلکه پس از رحلت پیامبر زنده بود و در حالی که نابینا گشته بود، در زمان معاویه وفات یافت.

ثانیاً کسی که همراه جعفر بن ابیطالب به شهادت رسیده است زید بن حارثة است.

از بیان مجلسی چنین برمی‌آید که مخاطب پیامبر زید بوده است.

در شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، پرسش و پاسخ مذکور آمده است، گاه از زید نام برده شده و گاه از حارثة.^(۳)

گاه حارثة بن مالک و گاه زید بن حارثة، می‌باشد. ولی در منابع عرفانی هر جا سخن از ایمان و یقین به میان آمده زید بن حارثة را به یاد می‌آورد. آنچه مهم است آن است که درخواست دعا جهت شهید شدن و دیگر نشانیها، مانند: کشته شدن پس از به هلاکت

۱- تفسیر: ج ۱ ص ۵۴ ۲- تمهیدات، ص ۶۰

۳- شرح مقدمه قیصری: ص ۵۷۵ - ۵۷۰

رساندن هشت یا نه تن از دشمنان و هم رزم بودن با جعفر بن ابیطالب، با هیچ یک از افراد بالا، جز با زید بن حارثه تطبیق نمی‌کند، چون یعقوبی و دیگر منابع به اتفاق شهادت زید را همراه جعفر، در غزوه موته در سال هشتم نوشته‌اند.^(۱)

زید که از سن هشت سالگی به خدمت پیامبر خدا درآمده بود، تا آخرین روزهای حیات خویش یعنی حدود چهل و هفت سالگی پیوسته در سفر و حضر، لحظه‌ای از آن بزرگوار غافل نماند، حتی در روزگار سختی و آن روزگاری که اقامت در مکه برای پیامبر با خطر جدی روبرو گردید و به قصد طائف، مکه را ترک فرمود زید همراه او بود و تنها کسی بود که ضمن مشاهده بدرفتاری مردم طائف، با آن بزرگوار همدردی و همراهی می‌کرد.

زید پیرامون یکی از منظره‌های دلخراش چنین روایت می‌کند: روزگار بی‌پناهی در طائف، هنگام عبور از یکی از معابر آن شهر، فرومایگان و اراذل، پیامبر را هدف سنگهای پیاپی قرار دادند و چنان پاهای مبارک آن بزرگوار را مجروح ساختند که دیدم از کفشهای ایشان خون تراوش می‌کند.

زید در بیشتر غزوات شرکت جست و در بسیاری از سریه‌ها سمت فرماندهی داشت^(۲) و فقط چند نوبت که پیامبر او را به جای خود در مدینه باقی گذاشت تا به نیابت او به انجام امور بپردازد، به جبهه جنگ نرفت.^(۳)

در مؤاخات مدینه، پیامبر زید را با عمومی خویش، حمزه بن عبدالمطلب، برادر خواند.^(۴)

زید و غزوات و سریه‌ها

به یقین زید از سرداران بزرگ اسلام به شمار است، و در بسیاری از سریه‌ها سمت فرماندهی داشته است.

نخستین سریه‌ای که در آن زید به سمت فرمانده سپاه اسلام منصوب گردید،

۲- سیره: ج ۲ ص ۲۵۱.

۱- یعقوبی: تاریخ، ج ۲ ص ۶۵، واقدی: مغازی، ج ۲ ص ۷۵۵.

۳- واقدی: مغازی، ج ۲ ص ۵۳۳. ۴- نه‌ایه‌الاربع ج ۲ ص ۱۵.

سریه قرده است.

قرده در سرزمین نجد میان ربه و عمره قرار دارد و معروف به ذات عرق است. در آن زمان راه تجارتی قافله‌هایی که میان عراق و مکه رفت و آمد داشتند از آن مکان می‌گذشت. زید که پرچم سپاه را در دست داشت، در این سریه راه را بر کاروانی که با کالائی گرانبار عازم شام بود، بست و سران آن که ابوسفیان و یارانش بودند گریختند، ولی اموال کاروان که به روایت طبقات بالغ بر سی هزار درهم بود بدست زید افتاد. علاوه بر اموال، دو تن از سران قافله: معاویه بن مغیره بن ابی العاص جد بنی مروان و ابو العاص بن ربیع شوهر زینب دختر پامبر، نیز به اسارت زید درآمدند.

جنگ بدر نیز از جنگ‌هایی بود که زید در آن شرکت داشت و هم او بود که خبر پیروزی مسلمین را به مدینه آورد، و ورودش مصادف بود با تدفین رقیه دختر رسول خدا و همسر عثمان بن عفان.^(۱)

ابن حجر می‌نویسد: در جنگ بدر صغری زید در مدینه باقی ماند و چون مورد وثوق پیامبر بود، او را جای‌نشین خویش قرار داد.^(۲) تنها در این جنگ نبود که پیامبر زید را به جای خویش در مدینه باقی گذاشت، بلکه دفعات مکرر زید به جای پیامبر امور مدینه را اداره می‌کرد، تا جائی که عایشه گفت: بیشتر مواقعی که پیامبر از مدینه خارج می‌شد، زید را به جای خود می‌گذاشت و چنانچه زنده می‌ماند، پس از فوت پیامبر نیز جانشین او می‌گردید.^(۳)

سریه‌های دیگری که زید فرماندهی آنها را عهده‌دار بوده است، بدین قرار است: سریه جموم، سریه عیص، سریه مطرف، سریه جشمی، سریه قرفه و سریه موته.

زید در سریه موته که در سال هشت هجرت به وقوع پیوست، در سن ۵۵ سالگی به شهادت رسید. هنگامی که خبر شهادت زید و جعفر بن ابیطالب به آگاهی رسول خدا رسید، اندوه خویش را آشکار ساخت و فرمود: واخوای، وامونسای، وا محدثای،^(۴) که همه نشان عظمت و اهمیت این دو مسلمان می‌باشد.

۲- الاصابه: ج ۱ ص ۵۶۴

۱- ابن سعد: طبقات، ج ۲، ص ۲۴، و سیره: ج ۲، ص ۲۹۶.

۳- همان و سیره حلبیه: ج ۲ ص ۲۳۳.

۴- واقعی: مغازی، ج ۱، ص ۷۵۹ ابن هشام: سیره: ج ۳ ص ۴۹۱

طبرسی می‌نویسد: پس از شهادت زید و جعفر، پیامبر فرمود: می‌بینم که جنازه این دو مؤمن پاک را فرشتگان آسمان تشییع می‌کنند، و می‌بینم که جنازه جعفر پیشاپیش جنازه زید در حرکت می‌باشد، از جبرئیل علت تقدم جنازه جعفر را سؤال کردم، پاسخ داد: هر دو از حیث ایمان، یقین و تقوی در یک مقام قرار دارند ولی چون جعفر علاوه بر مقام معنوی، به خویشاوندی تو مفتخر است، بر زید تقدم یافته است.^(۱)

اهم مراجع و مصادر

- ۱- ابن اثیر، شیخ عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم بن عبدالواحد (۶۳۰ هـ): اسد الغابة في معرفة الصحابة، لبنان، بیروت، داراحیاء التراث العربی (۱۳۷۷ هـ).
- ۲- ابن حجر، شیخ شهاب‌الدین ابوالفضل احمد بن علی بن محمد بن علی کنانی عسقلانی (۸۵۲ هـ): الاصابة في تمييز الصحابة لبنان بیروت، داراحیاء التراث العربی (۱۳۲۸ هـ).
- ۳- ابن سعد، محمد بن سعد صاحب واقدی (۲۳۰ هـ): الطبقات الکبری، دارصادر لبنان بیروت.
- ۴- ابن منظور، محمد بن مکرم (۷۱۱ هـ): لسان العرب دار. صادر، لبنان بیروت، چاپ دوم.
- ۵- ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق وراق (۳۹۰ هـ): الفهرست چاپ ایران رضا تجدد، (۱۳۹۱ هـ).
- ۶- ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن ایوب حمیری (۲۱۸ هـ): سیرة النبویة لبنان بیروت.
- ۷- دکتر جواد علی: المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، دارالقلم للملايين (۱۹۷۱ع).
- ۸- جرجی زیدان: العرب قبل الاسلام، چاپ جدید با مقدمه دکتر حسین مونس.
- ۹- زمخشری جارالله، محمود بن عمر (۵۳۸ هـ): الکشاف عن حقایق التنزیل، دارالکتب العربی، لبنان بیروت
- ۱۰- سهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد (۵۷۹ هـ) روض الائف في شرح السیرة النبویة دارالکتب الحدیثه مصر سال (۱۳۸۷ هـ).

- ١١- سيد قطب: في ظلال القرآن (تفسير)، داراحياء الكتب العربيه، مصر چاپ دوم.
- ١٢- طبرسى، امين الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (٥٤٧ هـ): اعلام الوری باعلام الهدی تصحيح علی اکبر غفاری تهران چاپ ١٣٣٨ ش.
- ١٣- طباطبائی، علامه سيد محمد حسين (١٣٦٠ ش): الميزان في تفسيرالقرآن، چاپ سوم ١٣٩٤ هـ، لبنان بيروت.
- ١٤- قلقشندی ابوالعباس احمد بن علی (٨٢١ هـ): صیح الاعشى في صنعة الانشاء مصر سال ١٣٨٣ هـ.
- ١٥- مجلسی، علامه شيخ محمد باقر (١١١١ هـ) بحار الانوار، چاپ جديد مؤسسه فام لبنان بيروت.

